امام حسن (ع ) فرزند امیرمؤ منان على بن ابیطالب و مادرش مهتر زنان فاطمه زهرا دختر پیامبر خدا (ص ) است .



**ولادت**

امام حسن (ع ) در شب نیمه ماه رمضان سال سوّم هجرت در مدینه تولد یافت . وى نخستین پسرى بود كه خداوند متعال به خانواده على و فاطمه عنایت كرد. رسول اكرم (ص ) بلافاصله پس از ولادتش ، او را گرفت و در گوش راستش ‍ اذان و در گوش چپش اقامه گفت . سپس براى او گوسفندى قربانى كرد، سرش را تراشید و هموزن موى سرش - كه یك درم و چیزى افزون بود - نقره به مستمندان داد. پیامبر (ص ) دستور داد تا سرش را عطرآگین كنند و از آن هنگام آیین عقیقه و صدقه دادن به هموزن موى سر نوزاد سنت شد. این نوزاد را حسن نام داد و این نام در جاهلیت سابقه نداشت . كنیه او را ابومحمّد نهاد و این تنها كنیه اوست .

**القاب امام**

لقب هاى او: سبط، سید، زكى ، مجتبى است كه از همه معروفتر (مجتبى ) مى باشد.

پیامبر اكرم (ص ) به حسن و برادرش حسین علاقه خاصى داشت و بارها مى فرمود كه حسن و حسین فرزندان منند و به پاس همین سخن على به سایر فرزندان خود مى فرمود: شما فرزندان من هستید و حسن و حسین فرزندان پیغمبر خدایند.

امام حسن هفت سال و خرده اى زمان جد بزرگوارش را درك نمود و در آغوش مهر آن حضرت بسر برد و پس از رحلت پیامبر (ص ) كه با رحلت حضرت فاطمه دو ماه یا سه ماه بیشتر فاصله نداشت ، تحت تربیت پدر بزرگوار خود قرار گرفت .

 امام حسن (ع ) پس از شهادت پدر بزرگوار خود به امر خدا و طبق وصیت آن حضرت ، به امامت رسید و مقام خلافت ظاهرى را نیز اشغال كرد، و نزدیك به شش ماه به اداره امور مسلمین پرداخت . در این مدت ، معاویه كه دشمن سرسخت على (ع ) و خاندان او بود و سالها به طمع خلافت (در آغاز به بهانه خونخواهى عثمان و در آخر آشكارا به طلب خلافت ) جنگیده بود؛ به عراق كه مقر خلافت امام حسن (ع ) بود لشكر كشید و جنگ آغاز كرد. ما در این باره كمى بعدتر سخن خواهیم گفت .

امام حسن (ع ) از جهت منظر و اخلاق و پیكر و بزرگوارى به رسول اكرم (ص ) بسیار مانند بود. وصف كنندگان آن حضرت او را چنین توصیف كرده اند:

(داراى رخسارى سفید آمیخته به اندكى سرخى ، چشمانى سیاه ، گونه اى هموار، محاسنى انبوه ، گیسوانى مجعد و پر، گردنى سیمگون ، اندامى متناسب ، شانه ایى عریض ، استخوانى درشت ، میانى باریك ، قدى میانه ، نه چندان بلند و نه چندان كوتاه . سیمایى نمكین و چهره اى در شمار زیباترین و جذاب ترین چهره ها).

 ابن سعد گفته است كه (حسن و حسین به رنگ سیاه ، خضاب مى كردند).

 **كمالات انسانى**

امام حسن (ع ) در كمالات انسانى یادگار پدر و نمونه كامل جدّ بزرگوار خود بود. تا پیغمبر (ص ) زنده بود، او و برادرش حسین در كنار آن حضرت جاى داشتند، گاهى آنان را بر دوش خود سوار مى كرد و مى بوسید و مى بویید.

از پیغمبر اكرم (ص ) روایت كرده اند كه درباره امام حسن و امام حسین (ع ) مى فرمود: این دو فرزند من ، امام هستند خواه برخیزند و خواه بنشینند (كنایه از این كه در هر حال امام و پیشوایند).

امام حسن (ع ) بیست و پنج بار حج كرد، پیاده ، در حالى كه اسبهاى نجیب را با او یدك مى كشیدند. هرگاه از مرگ یاد مى كرد مى گریست و هرگاه از قبر یاد مى كرد مى گریست ، هرگاه به یاد ایستادن به پاى حساب مى افتاد آن چنان نعره مى زد كه بیهوش مى شد و چون به یاد بهشت و دوزخ مى افتاد؛ همچون مار گزیده به خود مى پیچید. از خدا طلب بهشت مى كرد و به او از آتش جهنم پناه مى برد. چون وضو مى ساخت و به نماز مى ایستاد بدنش به لرزه مى افتاد و رنگش زرد مى شد. سه نوبت دارائیش را با خدا تقسیم كرد و دو نوبت از تمام مال خود براى خدا گذشت . گفته اند: (امام حسن (ع ) در زمان خودش عابدترین و بى اعتناترین مردم به زیور دنیا بود).

**سرشت و طینت امام**

در سرشت و طینت امام حسن (ع ) برترین نشانه هاى انسانیت وجود داشت . هر كه او را مى دید به دیده اش بزرگ مى آمد و هر كه با او آمیزش ‍ داشت ، بدو محبت مى ورزید و هر دوست یا دشمنى كه سخن یا خطبه او را مى شنید، به آسانى درنگ مى كرد تا او سخن خود را تمام كند و خطبه اش را به پایان برد. محمّد بن اسحاق گفت :

(پس از رسول خدا (ص ) هیچكس ‍ از حیث آبرو و بلندى قدر به حسن بن على نرسید. بر در خانه اش فرش ‍ مى گستردند و چون از خانه بیرون مى آمد و آنجا مى نشست راه بسته مى شد و به احترام او كسى از برابرش عبور نمى كرد و او چون مى فهمید؛ بر مى خاست و به خانه مى رفت و آن گاه مردم رفت و آمد مى كردند). در راه مكه از مركبش فرود آمد و پیاده به راه رفتن ادامه داد. در كاروان همه از او پیروى كردند حتى سعد بن ابى وقاص پیاده شد و در كنار آن حضرت راه افتاد.

ابن عباس كه از امام حسن (ع ) مسن تر بود، ركاب اسبشان را مى گرفت و بدین كار افتخار مى كرد و مى گفت : اینها پسران رسول خدایند.

با این شاءن و منزلت ، تواضعش چنان بود كه : روزى بر عده اى مستمند مى گذشت ، آنها پاره هاى نان را بر زمین نهاده و خود روى زمین نشسته بودند و مى خوردند، چون حسن بن على را دیدند گفتند: (اى پسر رسول خدا بیا با ما هم غذا شو). امام حسن (ع ) فورا از مركب فرود آمد و گفت : (خدا متكبران را دوست نمى دارد) و با آنان به غذا خوردن مشغول شد. آنگاه آنها را به میهمانى خود دعوت كرد، هم غذا به آنان داد و هم پوشاك .

در جود و بخشش امام حسن (ع ) داستانها گفته اند. از جمله مدائنى روایت كرده كه :

حسن و حسین و عبداللّه بن جعفر به راه حج مى رفتند. توشه و تنخواه آنان گم شد. گرسنه و تشنه به خیمه اى رسیدند كه پیرزنى در آن زندگى مى كرد. از او آب طلبیدند. گفت این گوسفند را بدوشید و شیر آن را با آب بیامیزید و بیاشامید. چنین كردند. سپس از او غذا خواستند. گفت همین گوسفند را داریم بكشید و بخورید. یكى از آنان گوسفند را ذبح كرد و از گوشت آن مقدارى بریان كرد و همه خوردند و سپس همانجا به خواب رفتند. هنگام رفتن به پیرزن گفتند: ما از قریشیم به حج مى رویم . چون باز گشتیم نزد ما بیا با تو به نیكى رفتار خواهیم كرد. و رفتند. شوهر زن كه آمد و از جریان خبر یافت ، گفت : واى بر تو گوسفند مرا براى مردمى ناشناس مى كشى آنگاه مى گویى از قریش بودند؟ روزگارى گذشت و كار بر پیرزن سخت شد، از آن محل كوچ كرد و به مدینه عبورش افتاد. حسن بن على (ع ) او را دید و شناخت . پیش رفت و گفت : مرا مى شناسى ؟ گفت نه . گفت : من همانم كه در فلان روز مهمان تو شدم . و دستور داد تا هزار گوسفند و هزار دینار زر به او دادند. آن گاه او را نزد برادرش حسین بن على فرستاد. آن حضرت نیز همان اندازه به او بخشش فرمود. او را نزد عبداللّه بن جعفر فرستاد او نیز عطایى همانند آنان به او داد.

حلم و گذشت امام حسن (ع ) چنان بود كه به گفته مروان ، با كوهها برابرى مى كرد.



**بیعت مردم با حسن بن على (ع )**

هنگامى كه حادثه دهشتناك ضربت خوردن على (ع ) در مسجد كوفه پیش ‍ آمد و مولى (ع ) بیمار شد به حسن دستور داد كه در نماز بر مردم امامت كند، و در آخرین لحظات زندگى ، او را به این سخنان وصى خود قرار داد:

(پسرم ! پس از من ، تو صاحب مقام و صاحب خون منى ). و حسین و محمّد و دیگر فرزندانش و رؤ ساى شیعه و بزرگان خاندانش را بر این وصیت گواه ساخت و كتاب و سلاح خود را به او تحویل داد و سپس ‍ فرمود:

(پسرم ! رسول خدا دستور داده است كه تو را وصى خود سازم و كتاب و سلاحم را به تو تحویل دهم . همچنانكه آن حضرت مرا وصى خود ساخته و كتاب و سلاحش را به من داده است و مرا ماءمور كرده كه به تو دستور دهم در آخرین لحظات زندگیت ، آنها را به برادرت حسین بدهى ).

امام حسن (ع ) به جمع مسلمانان درآمد و بر فراز منبر پدرش ایستاد. خواست درباره فاجعه بزرگ شهادت پدرش ، على علیه السلام با مردم سخن بگوید. آنگاه پس از حمد و ثناى بر خداوند متعال و رسول مكرم (ص ) چنین گفت :

(همانا در این شب آن چنان كسى وفات یافت كه گذشتگان بر او سبقت نگرفته اند و آیندگان بدو نخواهند رسید). و آن گاه درباره شجاعت و جهاد و كوشش هایى كه على (ع ) در راه اسلام انجام داد و پیروزیهیى كه در جنگها نصیب وى شد، سخن گفت و اشاره كرد كه از مال دنیا در دم مرگ فقط هفتصد درهم داشت از سهمیه اش از بیت المال ، كه مى خواست با آن خدمتكارى براى اهل و عیال خود تهیه كند.

در این موقع در مسجد جامع كه مالامال از جمعیت بود، عبداللّه بن عباس ‍ بپا خاست و مردم را به بیعت با حسن بن على تشویق كرد. مردم با شوق و رغبت با امام حسن بیعت كردند. و این روز، همان روز وفات پدرش ، یعنى روز بیست و یكم رمضان سال چهلم از هجرت بود.

مردم كوفه و بصره و مدائن و عراق و حجاز و یمن همه با میل با حسن بن على بیعت كردند جز معاویه كه خواست از راهى دیگر برود و با او همان رفتار پیش گیرد كه با پدرش پیش گرفته بود.

پس از بیعت مردم ، به ایراد خطبه اى پرداخت و مردم را به اطاعت اهل بیت پیغمبر (ص ) كه یكى از دو یادگار گران وزن و در ردیف قرآن كریم هستند تشویق فرمود، و آنها را از فریب شیطان و شیطان صفتان بر حذر داشت .

بارى ، روش زندگى امام حسن (ع ) در دوران اقامتش در كوفه او را قبله نظر و محبوب دلها و مایه امید كسان ساخته بود. حسن بن على (ع ) شرایط رهبرى را در خود جمع داشت زیرا اولا فرزند رسول خدا (ص ) بود و دوستى او یكى از شرایط ایمان بود، دیگر آنكه لازمه بیعت با او این بود كه از او فرمانبردارى كنند.

امام (ع ) كارها را نظم داد و والیانى براى شهرها تعیین فرمود و انتظام امور را بدست گرفت . امّا زمانى نگذشت كه مردم چون امام حسن (ع ) را مانند پدرش در اجراى عدالت و احكام و حدود اسلامى قاطع دیدند، عده زیادى از افراد با نفوذ به توطئه هاى پنهانى دست زدند و حتى در نهان به معاویه نامه نوشتند و او را به حركت به سوى كوفه تحریك نمودند، و ضمانت كردند كه هرگاه سپاه او به اردوگاه حسن بن على (ع ) نزدیك شود، حسن را دست بسته تسلیم او كنند یا ناگهان او را بكشند.

خوارج نیز بخاطر وحدت نظرى كه در دشمنى با حكومت هاشمى داشتند در این توطئه ها با آنها همكارى كردند.

در برابر این عده منافق ، شیعیان على (ع ) و جمعى از مهاجر و انصار بودند كه به كوفه آمده و در آنجا سكونت اختیار كرده بودند. این بزرگمردان مراتب اخلاص و صمیمیت خود را در همه مراحل - چه در آغاز بعد از بیعت و چه در زمانى كه امام (ع ) دستور جهاد داد - ثابت كردند.

امام حسن (ع ) وقتى طغیان و عصیان معاویه را در برابر خود دید با نامه هایى او را به اطاعت و عدم توطئه و خونریزى فرا خواند ولى معاویه در جوانب امام (ع ) تنها به این امر استدلال مى كرد كه (من در حكومت از تو با سابقه تر و در این امر آزموده تر و به سال از تو بزرگترم همین و دیگر هیچ !).

گاه معاویه در نامه هاى خود با اقرار به شایستگى امام حسن (ع ) مى نوشت : (پس از من خلافت از آن توست زیرا تو از هر كس بدان سزاوارترى ) و در آخرین جوابى كه به فرستادگان امام حسن (ع ) داد این بود كه (برگردید، میان ما و شما بجز شمشیر نیست ).

و بدین ترتیب دشمنى و سركشى از طرف معاویه شروع شد و او بود كه با امام زمانش گردنكشى آغاز كرد. معاویه با توطئه هاى زهرآگین و انتخاب موقع مناسب و ایجاد روح اخلالگرى و نفاق ، توفیق یافت . او با خریدارى وجدانهاى پست و پراكندن انواع دروغ و انتشار روحیه یاءس در مردم سست ایمان ، زمینه را به نفع خود فراهم مى كرد و از سوى دیگر، همه سپاهیانش را به بسیج عمومى فرا خواند.

امام حسن (ع ) نیز تصمیم خود را براى پاسخ به ستیزه جویى معاویه دنبال كرد و رسما اعلان جهاد داد. اگر در لشكر معاویه به كسانى بودند كه به طمع زر آمده بودند و مزدور دستگاه حكومت شام مى بودند، امّا در لشكر امام حسن (ع ) چهره هاى تابناك شیعیانى دیده مى شد مانند حجر بن عدى ، ابو ایوب انصارى ، و عدى بن حاتم ... كه به تعبیر امام (ع ) (یك تن از آنان افزون از یك لشكر بود). امّا در برابر این بزرگان ، افراد سست عنصرى نیز بودند كه جنگ را با گریز جواب مى دادند، و در نفاق افكنى توانایى داشتند، و فریفته زر و زیور دنیا مى شدند. امام حسن (ع ) از آغاز این ناهماهنگى بیمناك بود.

مجموع نیروهاى نظامى عراق را 350 هزار نوشته اند.

امام حسن (ع ) در مسجد جامع كوفه سخن گفت و سپاهیان را به عزیمت بسوى (نخیله ) تحریض فرمود. عدى بن حاتم نخستین كسى بود كه پاى در ركاب نهاد و فرمان امام را اطاعت كرد. بسیارى كسان دیگر نیز از او پیروى كردند.

امام حسن (ع ) عبیداللّه بن عباس را كه از خویشان امام و از نخستین افرادى بود كه مردم را به بیعت با امام تشویق كرد، با دوازده هزار نفر به (مسكن ) كه شمالى ترین نقطه در عراق هاشمى بود اعزام فرمود. امّا وسوسه هاى معاویه او را تحت تاءثیر قرار داد و مطمئن ترین فرمانده امام را، معاویه در مقابل یك میلیون درم كه نصفش را نقد پرداخت به اردوگاه خود كشاند. در نتیجه ، هشت هزار نفر از دوازده هزار نفر سپاهى نیز به دنبال او به اردوگاه معاویه شتافتند و دین خود را به دنیا فروختند.

پس از عبیداللّه بن عباس ، نوبت فرماندهى به قیس بن سعد رسید. لشكریان معاویه و منافقان با شایعه مقتول او، روحیه سپاهیان امام حسن (ع ) را ضعیف نمودند. عده اى از كارگزاران معاویه كه به (مدائن ) آمدند و با امام حسن (ع ) ملاقات كردند، نیز زمزمه پذیرش صلح را بوسیله امام (ع ) در بین مردم شایع كردند. از طرفى یكى از خوارج تروریست نیزه اى بر ران حضرت امام حسن زد، بحدى كه استخوان ران آن حضرت آسیب دید و جراحتى سخت در ران آن حضرت پدید آمد. بهر حال وضعى براى امام (ع ) پیش ‍ آمد كه جز (صلح ) با معاویه ، راه حل دیگرى نماند.

بارى ، معاویه وقتى وضع را مساعد یافت ، به حضرت امام حسن (ع ) پیشنهاد صلح كرد. امام حسن (ع ) براى مشورت با سپاهیان خود خطبه اى ایراد فرمود و آنها را به جانبازى و یا صلح - یكى از این دو راه - تحریك و تشویق فرمود. عده زیادى خواهان صلح بودند. عده اى نیز با زخم زبان امام معصوم را آزردند. سرانجام ، پیشنهاد صلح معاویه ، مورد قبول امام حسن واقع شد ولى این فقط بدین منظور بود كه او را در قید و بند شرایط و تعهداتى گرفتار سازد كه معلوم بود كسى چون معاویه دیر زمانى پاى بند آن تعهدات نخواهد ماند، و در آینده نزدیكى آنها را یكى پس از دیگرى زیر پاى خواهد نهاد، و در نتیجه ، ماهیت ناپاك معاویه و عهد شكنى هاى او و عدم پاى بندى او به دین و پیمان ؛ بر همه مردم آشكار خواهد شد. و نیز امام حسن (ع ) با پذیرش صلح از برادر كشى و خونریزى كه هدف اصلى معاویه بود و مى خواست ریشه شیعه و شیعیان آل على (ع ) را بهر قیمتى هست ، قطع كند، جلوگیرى فرمود. بدین صورت چهره تابناك امام حسن (ع ) - همچنان كه جد بزرگوارش رسول اللّه (ص ) پیش بینى فرموده بود - بعنوان (مصلح اكبر) در افق اسلام نمودار شد. معاویه در پیشنهاد صلح هدفى جز مادیات محدود نداشت و مى خواست كه بر حكومت استیلا یابد. امّا امام حسن (ع ) بدین امر راضى نشد مگر بدین جهت كه مكتب خود و اصول فكرى خود را از انقراض محفوظ بدارد و شیعیان خود را از نابودى برهاند.

از شرطهایى كه در قرارداد صلح آمده بود؛ اینهاست :

معاویه موظف است در میان مردم به كتاب خدا و سنت رسول خدا (ص ) و سیرت خلفاى شایسته عمل كند و بعد از خود كسى را بعنوان خلیفه تعیین ننماید و مكرى علیه امام حسن (ع ) و اولاد على (ع ) و شیعیان آنها در هیچ جاى كشور اسلامى نیندیشد. و نیز سب و لعن بر على (ع ) را موقوف دارد و ضرر و زیانى به هیچ فرد مسلمانى نرساند. بر این پیمان ، خدا و رسول خدا (ص ) و عده زیادى را شاهد گرفتند. معاویه به كوفه آمد تا قرارداد صلح در حضور امام حسن (ع ) اجرا شود و مسلمانان در جریان امر قرار گیرند. سیل جمعیت بسوى كوفه روان شد.



ابتدا معاویه بر منبر آمد و سخنى چند گفت از جمله آنكه : (هان اى اهل كوفه ، مى پندارید كه به خاطر نماز و روزه و زكات و حج با شما جنگیدم ؟ با اینكه مى دانسته ام شما این همه را بجاى مى آورید. من فقط بدین خاطر با شما به جنگ برخاستم كه بر شما حكمرانى كنم و زمام امر شما را بدست گیرم ، و اینك خدا مرا بدین خواسته نائل آورد، هر چند شما خوش ندارید. اكنون بدانید هر خونى كه در این فتنه بر زمین ریخته شود هدر است و هر عهدى كه با كسى بسته ام زیر دو پاى من است ).

و بدین طریق عهدنامه اى را كه خود نوشته و پیشنهاد كرده و پاى آنرا مهر نهاده بود زیر هر دو پاى خود نهاد و چه زود خود را رسوا كرد!

سپس حسن بن على (ع ) با شكوه و وقار امامت - چنانكه چشمها را خیره و حاضران را به احترام وادار مى كرد - بر منبر بر آمد و خطبه تاریخى مهمى ایراد كرد.

پس از حمد و ثناى خداوند جهان و درود فراوان بر رسول اللّه (ص ) چنین فرمود:

(... به خدا سوگند من امید مى دارم كه خیرخواه ترین خلق براى خلق باشم و سپاس و منت خداى را كه كینه هیچ مسلمانى را به دل نگرفته ام و خواستار ناپسند و ناروا براى هیچ مسلمانى نیستم ...) سپس فرمود: (معاویه چنین پنداشته كه من او را شایسته خلافت دیده ام و خود را شایسته ندیده ام . او دروغ مى گوید. ما در كتاب خداى عزوجل و به قضاوت پیامبرش از همه كس به حكومت اولیتریم و از لحظه اى كه رسول خدا وفات یافت همواره مورد ظلم و ستم قرار گرفته ایم ). آنگاه به جریان غدیر خم و غصب خلافت پدرش على (ع ) و انحراف خلافت از مسیر حقیقى اش ‍ اشاره كرد و فرمود: (این انحراف سبب شد كه بردگان آزاد شده و فرزندانشان - یعنى معاویه و یارانش - نیز در خلافت طمع كردند).

و چون معاویه در سخنان خود به على (ع ) ناسزا گفت ، حضرت امام حسن (ع ) پس از معرفى خود و برترى نسب و حسب خود بر معاویه نفرین فرستاد و عده زیادى از مسلمانان در حضور معاویه آمین گفتند. و ما نیز آمین مى گوییم .

امام حسن (ع ) پس از چند روزى آماده حركت به مدینه شد.

معاویه به این ترتیب خلافت اسلامى را در زیر تسلط خود آورد و وارد عراق شد، و در سخنرانى عمومى رسمى ، شرایط صلح را زیر پا نهاد و از هر راه ممكن استفاده كرد، و سخت ترین فشار و شكنجه را بر اهل بیت و شیعیان ایشان روا داشت .

امام حسن (ع ) در تمام مدت امامت خود كه ده سال طول كشید، در نهایت شدت و اختناق زندگى كرد و هیچگونه امنیتى نداشت ، حتى در خانه ، نیز در آرامش نبود. سرانجام در سال پنجاهم هجرى به تحریك معاویه بدست همسر خود (جعده ) مسموم و شهید و در بقیع مدفون شد.